

به نام خداوند جان و خرد

مبادی فلسفه‌ی حقوق

گئورگ ویلهلم فريدريش هگل

ترجمه:

زيبا جبلی

انتشارات شفیعی

تهران - ۱۳۹۶

سرشناسه	:	هگل، گئورگ ویلهلم فریدریش، ۱۷۷۰ - ۱۸۳۱ م.
عنوان و نام پدیدآور	:	Hegel, Georg Wilhelm Fridrich مبادی فلسفه‌ی حقوق / گئورگ ویلهلم فریدریش هگل؛ ترجمه زیبا جبلی
مشخصات نشر	:	تهران: شفیعی، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	:	۴۷۲ ص.
شابک	:	978-964-7843-43-0
وضعیت فهرست نویسی	:	فیبا
یادداشت	:	عنوان اصلی: Grundinien der Philosophie des Rechts
موضوع	:	حقوق - فلسفه Law-Philosophy
موضوع	:	علوم سیاسی - Political science
رژنوع	:	حقوق طبیعی - Naturl law - اخلاق Ethics
شناسه افزوده	:	جبلی، زیبا، ۱۳۴۵ - ، مترجم
رده‌بندی کنکره	:	۱۳۹۶ م ۲ / ۵۸ / K۲۳۰
رده‌بندی دی‌سی	:	۳۲۰/۱۱
شماره کتبشنا ملی	:	۴۷۸۱۹۳۲

انتشارات شفیعی

مبادی فلسفه‌ی حقوق

نویسنده: گئورگ ویلهلم فریدریش هگل

مترجم: زیبا جبلی

چاپ اول: ۱۳۹۶

تیراژ: ۵۰۰

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۸۴۳-۴۳-۰

ISBN: 978-964-7843-43-0

آدرس: تهران، خیابان اردیبهشت، ساختمان اردیبهشت، طبقه همکف،

انتشارات شفیعی تلفن: ۶۶۴۸۴۹۳۹ - ۶۶۴۹۴۶۵۴

فهرست مندرجات

۶	توضیح
۷	یادداشت مترجم
۱۳	پیشگفتار
۳۵	مقدمه
۳۹	روش نظرورزانه
۴۰	حیطه اخلاقیات
۵۵	بررسی سطحی اخیر اخلاقیات و دولت
۷۱	رابطه فلسفه با دولت
۸۳	تقسیمات فرعی (پ ۳۳)
۸۷	قسمت اول - حق انتزاعی (پ ۱۰۴ - ۳۴)
۹۴	بخش اول - مالکیت (پ ۷۱ - ۴۱)
۱۰۸	الف - تملک (پ ۵۸ - ۵۴)
۱۱۴	ب - استفاده از چیز (پ ۶۴ - ۵۹)
۱۲۲	ج - انتقال مالکیت (پ ۷۰ - ۶۵)
۱۳۱	گذار از مالکیت به قرارداد (پ ۷۱)
۱۳۲	بخش دوم - قرارداد (پ ۸۱ - ۷۲)

- بخش سوم - ناحق (پ ۱۰۴ - ۸۲) ۱۴۵
- الف - ناحق ناخواسته (پ ۸۶ - ۸۴) ۱۴۷
- ب - مکر (پ ۸۹ - ۸۷) ۱۴۸
- ج - اعمال زور و جرم (پ ۱۰۳ - ۹۰) ۱۵۰
- گذار از حق به اخلاقیات (پ ۱۰۴) ۱۶۴
- قسمت دوم - اخلاقیات (پ ۱۴۱ - ۱۰۵) ۱۶۷
- بخش اول - قصد و مسئولیت (پ ۱۱۸ - ۱۰۵) ۱۷۶
- بخش دوم - قصد و رفاه (پ ۱۲۸ - ۱۱۹) ۱۸۰
- بخش سوم - خبر و وجدان (پ ۱۴۰ - ۱۲۹) ۱۹۱
- گذار از اخلاقیات به حیات اخلاقی (پ ۱۴۱) ۲۲۷
- قسمت سوم - اصول اساسی (پ ۱۴۲ - ۶۰) ۲۳۱
- بخش اول - خانواده (پ ۸۱ - ۱۵۸) ۲۴۲
- الف - ازدواج (پ ۱۶۹ - ۱۶۱) ۲۴۴
- ب - سرمایه‌ی خانواده (پ ۱۷۲ - ۱۶۰) ۲۵۵
- ج - تربیت کودکان و زوال خانواده (پ ۱۸۰ - ۱۷۳) ۲۵۶
- گذار از خانواده به جامعه‌ی مدنی (پ ۱۸۱) ۲۶۶
- بخش دوم - جامعه‌ی مدنی (پ ۲۵۶ - ۱۸۲) ۲۶۸
- الف - نظام نیازها (پ ۲۰۸ - ۱۸۹) ۲۷۶
- a - سرشت نیازها و برآوردن آنها (پ ۱۹۵ - ۱۹۰) ۲۷۸
- b - ماهیت کار (پ ۱۹۸ - ۱۹۶) ۲۸۲
- c - دارایی (پ ۲۰۸ - ۱۹۹) ۲۸۴
- ب - دیوان عدالت (پ ۲۲۹ - ۲۰۹) ۲۹۱
- a - حق به عنوان قانون (پ ۲۱۴ - ۲۱۱) ۲۹۳

۳۰۰	b- هستی قانون (پ ۲۱۵ - ۲۱۸)
۳۰۷	c- دادگاه (پ ۲۲۹ - ۲۱۹)
۳۱۶	ج- نظمیه و انجمن‌های صنفی (پ ۲۵۶ - ۲۳۰)
۳۱۷	a- شهربانی (پ ۲۴۹ - ۲۳۱)
۳۳۰	b- اتحادیه (پ ۲۵۶ - ۲۵۰)
۳۳۵	جش سوم - دولت (پ ۳۶۰ - ۲۵۷)
۳۴۴	I- قانون عام داخلی (پ ۳۲۹ - ۲۶۰)
۳۷۵	قانون اساسی داخلی علیحده (۲۷۴ - ۲۷۲)
۳۸۵	a- قدها، فرمانروا (پ ۲۸۶ - ۲۷۵)
۴۰۴	b- قوهی مجریه (پ ۲۹۷ - ۲۸۷)
۴۱۳	c- قوهی مقننه (پ ۳۲۰ - ۲۹۸)
۴۴۲	II- سیادت بیرونی (پ ۳۲۹ - ۳۲۱)
۴۵۰	b- قانون بین‌الملل (پ ۳۴۰ - ۳۰)
۴۵۷	ج- تاریخ جهان (پ ۳۶۰ - ۱۰۱)
۴۶۹	نامنامه

یادداشت مترجم

مبادی فلسفی حقوق در واقع ادامه‌ی «خطابه‌هایی درباره‌ی حقوق سیاسی و حقوق طبیعی است که پیش ازین ترجمه فارسی آن توسط انتشارات علمی به طبع رسید (تهران - ۱۳۹۵).

هگل در تصنیف حاضر خود، مناسبات قضایی و سیاسی که آن را با پیروی از نویسندگان قرن هجدهم انگلستان و فرانسه، «جامعه مدنی» می‌نامد، را از روی اصول قضایی و سیاسی استخراج می‌کند و توضیح می‌دهد. به طریق اولی، آنها را از به اصطلاح تکامل عمومی روح بشر مأخوذ می‌کند و مورد حلاجی قرار می‌دهد. در حالی که به سخن مارکس، این مناسبات فقط و فقط از مناسبات مادی و معیشتی سرچشمه می‌گیرند و تشریح جامعه‌ی مدنی را هم باید به علم اقتصاد تجسس کرد. مارکس به‌خاطر اهمیت مباحث مطروحه توسط هگل، اثر جداگانه‌ای را به بررسی مشروح نقطه‌نظرهای او اختصاص داد.^(۱) اینکه هگل ضمن بررسی خود نیز می‌گوید، علت گرفتاری ما به در سرشت انسان، بلکه در تعهد اجتماعی ما به دارایی نهفته است، خود یک پیام بسیار مهم است، زیرا «رشد مفهوم دارایی در ذهن بشر، نخست به‌گونه‌ی ضعیف بود، سپس به صورت سودای مُسلط بر

۱- مراجعه شود به «انتقاد از فلسفه حقوق هگل» ترجمه‌ی تیرداد نیکی، برلن ۱۹۸۲.

ذهن انسان درآمد. حکومت‌ها و قوانین در اصل بخاطر ایجاد و پاسداری دارایی و برخورداری از آنها نهاده شده‌اند.

(لوئیس هنری مورگان - جامعه‌ی باستان - ص ۷۰۷ - ترجمه‌ی: محسن ثلاثی) تکامل خانواده نیز مبحث دیگری است که هگل به بررسی آن در ادوار مختلف تاریخی می‌پردازد و نشان می‌دهد که خانواده یک اصل فعال است. هیچگاه ایستا نیست، بلکه از شرایط این‌تر به بالاتر ارتقاء می‌یابد. همین امر در مورد سیستم‌های سیاسی، حقوقی، مذهبی و فلسفی نیز بطور عام صادق است. تعریف هگل از دولت، در پاراگراف‌های ۲۶۰ و ۲۵۷ به مثابه‌ی تحقق ایده‌ی اخلاق مظاهر و تحقق عقل، تعریفی است که مجادلاتی را برانگیخته است. در واقع در وجود دولت نخستین نیروی ایدئولوژیک مُسلط بر انسان در برابر ما خفا می‌کند، که در عین حال طبقه خاصی را نمایندگی می‌کند. در عین حال واقعیات اقتصادی برای آن‌که مجوز قانونی به خود گیرند، باید در هر مورد خاص به شکل موضوعات قضایی درآیند. بدیهی است که در این مورد باید تمام سیستم حقوق موجود به حساب آورده شود. به همین جهت است که به نظر می‌رسد شکل قضائی همه چیز است و مضمون اقتصادی هیچ چیز. به این ترتیب حقوق عمومی و فردی به مثابه‌ی رشته‌های مستقلی بررسی می‌گردند که دارای تکامل تاریخی مستقل خود هستند و به خودی خود می‌توانند مورد تشریح سیستماتیک قرار گیرند و از طریق ریشه‌کن ساختن پی‌گیر همه‌ی تضادهای درونی خواستار چنین قانون‌مندی هستند. دولت با بوروکراسی خود است که توده‌های کثیری از کارمندان و نوکران خود را نان می‌دهد.

در این اثر، هگل حکم تمثیلی مهمی را پیش می‌کشد و آن اینکه:

«جغد مینرو، شباهنگام بال می‌گشاید»^(۱) این حکم در واقع می‌تواند دوران کامل تاریخی را در حیات آدمیان، احزاب سیاسی و کشورها دربرگیرد. آنها تنها در شباهنگام حیات خود که با حرمان‌های بی‌پایان و مساعی قهرمانانه همراه است به نضج و پختگی، آرامش و آزادی واقعی می‌رسند. در همین مفهوم است که مائو - تسه‌دون با تحلیل طبقات جامعه‌ی چین می‌گوید: «دشمنان ما کیستند؟ دوستان ما کدامند؟» این مسئله‌ای است که برای انقلاب دارای اهمیت درجه اول می‌باشد. عامل اصلی اینکه کلیه‌ی مبارزات انقلابی گذشته چین به دستاوردهای ناایز رسیدند این بود که احزاب انقلابی نتوانستند با دوستان حقیقی خود برای حمله به دشمنان واقعی متحد شوند. (مائو تسه دون - منتخب آثار - ج ۱ - ص ۱۵). ملک المتکلمین از سران برجسته انقلاب مشروطه نیز در دوران خود با اشاره به توهمات توده‌های ناآگاه که به اصلاحات گدازنده دل بسته بودند می‌گوید: «هرگاه دست به اقدامات اساسی زد بشود، اقدامات کوچک و ناچیز در میان ملتی نادان مثل پالان خر دجال است. امروز یک پارگی را وصله می‌کنی فردا پارگی دیگر پیدا می‌شود.»

اینکه جغد میزو شباهنگام در کجا پرمی‌گشاید، مورد به شعور طبقاتی جامعه من حیث المجموع است. معراج آن همان از طریق این نردبان تکامل تاریخی صورت می‌گیرد. حکم معروف دیگر «کجا مبنی بر اینکه هر واقعی معقول و هر معقولی واقعیت است، دارای اهمیتی جهانشمول است. این حکم ظاهراً به منزله‌ی تبرئه تمام چیزهایی است که وجود دارد. ولی در نظر هگل به هیچ وجه، هر آنچه

۱- جغد مینرو (یا آتیه یونانی) الهه‌ی هوش و خرد و هنر در اساطیر رم و یونان - جغد.

سمبل خردمندی است که ملازم همیشگی مینرو (آتیه) است. (م)

که موجود است در عین حال بلاقید و شرط واقعی نیست. صفت واقعیت در نظر هگل تنها به آن چیزی تعلق دارد که در عین حال ضروری است؛ به عبارت دیگر، واقعیت ضمن گسترش خود به صورت ضرورت بروز می‌کند. واقعیت از نظر هگل به هیچ وجه آنچنان صفتی نیست که در هر اوضاع و احوال و هر زمانی ذاتی نظام اجتماعی یا سیاسی آن زمان باشد. به سخن انگلس، هر واقعیتی در عرصه‌ی تاریخ انسانی به مرور ایام غیر معقول می‌گردد و بنابراین هر واقعیتی به اقتضای طبیعت خود غیر معقول است و از پیش داغ نامعقولی را بر خود دارد. و اما هر چیز معقولی که در مغز انسان‌ها وجود دارد، رفتار هم با واقعیت ظاهری موجود، تضاد داشته باشد، مقدر است که به واقعیت مبدل گردد. طبق کلیه‌ی قواعد اسلوب تفکر هگلی، احکامی که معقولیت هر چیز واقعی را اعلام می‌دارد به حکم دیگری مبدل می‌شود. آن‌ها این‌ها: هر چیز موجود سزاوار نابودی است. هگل در فنونولوژی روح خود، این حکم را بدین صورت نیز بیان می‌دارد که به انسان‌هایی سرشت ریشه که از مصالح خاصی برش یافته‌اند، دیدی تاریخی و استراتژیک می‌دهد.

باید به این باور معتقد باشیم که همان سرشت حقیقت است که هنگامی که زمانش فرارسد حاکم خواهد شد و این که نقطه‌ی هنگامی به منصفه ظهور می‌رسد که این زمان فرارسیده باشد. و لذا هیچ‌گاه پیش از موقع به ظهور نمی‌رسد، نه طرفدارانی می‌یابد و نه آگاهی برای دریافت آن از طرف عامه را؛^(۱)

قبلاً از «مبادی فلسفه‌ی حقوق» ترجمه‌ای به قلم خانم مه‌بُد ایرانی طلب همراه با توضیحات متن تحت عنوان «عناصر فلسفه‌ی حق»

توسط انتشارات پروین (تهران ۱۳۷۸) به طبع رسید. البته در مراتب فضل این مترجم گرانقدر و تسلط ایشان بر دقایق زبان و مترجمان دیگری که در این عرصه به فعالیت مشغول‌اند جای آدنی تردیدی نیست. هدف از ترجمه مجدد این اثر که به توصیه‌ی مدیر فرهیخته انتشارات شفیع‌ی صورت گرفت همانا فقط یکدست کردن اصطلاحاتی است که در ترجمه دوره‌ی آثار هگل به کار رفته است.

امروزه در ایران با رشد مناسبات سرمایه‌داری به ویژه در نیم قرن اخیر، هزاران شخص، دکتر و مهندس در رشته‌های مختلف به کار مشغول‌اند یا جای وطن کرده‌اند. اما در عرصه‌ی علوم اجتماعی و به ویژه در عرصه‌ی ترجمه، حتی با احتساب مترجمانی که گاه و بیگاه بطور تفننی آثاری به طبع می‌رسانند، تعداد آنها از سی یا حداکثر چهل تن تجاوز نمی‌کند. وضع در مورد مترجمان آثار فلسفی، سیاسی و اقتصادی از این هم بدتر است و تعداد آنها شاید از تعداد انگشتان دست بیشتر نباشد. علت این امر به سخن مترجم دانشمند، استاد محسن ثلاثی آن است که «رشته‌های علوم اجتماعی مثل رشته‌های دیگر نیستند، وسیع و گسترده‌اند، چرا که برخلاف رشته‌های علوم طبیعی که با خواندن کتابی، واحدی درسی گذرانند، می‌شود و زیدی صاحب مدرک و عنوان و تخصصی خاص که مورث بر بازار کار سرمایه برای گذران زندگی است می‌شود، در رشته‌های مختلف علوم اجتماعی، دانش گسترده‌ی وسیع، ضروری است.» [نقل به مناسبت از مصاحبه با روزنامه‌ی اعتماد ملی، ۱۴ اسفند ۱۳۸۶]. این سخنان مانند بلور شفاف است و نیازی به تفسیر ندارد.

- بگذار مترجمان و صاحب‌نظران بیشتری در عرصه‌ی علوم

اجتماعی برای انتقال اندیشه‌های پیشرو گام پیش نهند!

- بگذار عرضه‌ی این آثار هر چه بیشتر در جامعه‌ی ما شکوفاتر

پیشگفتار

علت بلا بسط در انتشار این طرح کلی همانا این نیاز است تا مقدمه‌ای بر مخاطبان در باره فلسفه‌ی حقوق که در خلال وظایف رسمی ایم برآورداده را در دسترس مستمعانم قرار دهم. این درسنامه مشروح‌تر است و به شرح نظام‌مندتر همان مفاهیم اساسی است که در رابطه با این بحث فلسفه، پیش ازین شامل اثری می‌شد که در نظر گرفته شده بود تا با درس گفتارهایم، یعنی، با دانشنامه علوم فلسفی ام (هایدلبرگ ۱۸۰۷) همراه باشد.

این واقعیت که این طرح کلی به خاطر آن به دست به زیور طبع آراسته شود و به این ترتیب در اختیار حلقه وسیع‌تری از خوانندگان قرار گیرد این فرصت را به من داد تا در آن برخی ملاحظات که بعداً اولیه‌شان تفسیر موجز دربارهِ ایده‌های مشابه یا متباین از تصرّرات خاص ام بود را دربارهِ نتایج بعدی استدلالم و دربارهِ چنان ملاحظات دیگری، آنطور که دقیقاً در خود خطابه توضیح داده شده بود را شرح و بسط دهم. آنها را به تفصیل در اینجا بیان داشته‌ام تا در فرصت مناسب مضامین انتزاعی تر متن را بیشتر روشن کنم و ایده‌های مربوطه که در حال حاضر متداول‌اند را کامل‌تر منظور دارم. در نتیجه برخی از این ملاحظات به صورت گسترده‌تری از هدف و سبک درسنامه که معمولاً از آن انتظار می‌رود، درآمد. با این وصف، درسنامه‌ای که به

مثابه‌ی موضوع خود آنچه به مثابه‌ی کل گسترده‌ی علم در نظر گرفته شود را دارا باشد؛ و آنچه آن را تمایز می‌کند شاید جدا از اضافه‌ای جزئی در اینجا و آنجا - قبل از هر چیز طرزى که ارکان اساس مضمون که در آن مدتهاست آشنا و پذیرفته شده است را نظم و ترتیب دهد، درست همانطور که شکلی که در آن عرضه می‌شود قواعد و اصطلاحات‌اش که مدتهاست پذیرفته شده است را داراست. اما از مراحى فلسفه انتظار نمی‌رود با این الگو سازگار باشد، هر آینه فقط چون تصور می‌رود که آنچه فلسفه پیش می‌کشد همانطور یک روزه باشد که با فداى پنبه که هر روز از نو آغاز می‌شود.

به طبع درست است که تفاوت اولیه میان طرح کنونی و چکیده‌ای معمولی، شیوه‌ای است که اصل هدایتگر آن را تشکیل می‌دهد. ولی در اینجا بدیهی فاضل می‌کنم که طرز فلسفه پیشرفت از یک موضوع به موضوع دیگر و از بیشتر کردن اثباتی علمی - کل این شیوه‌ی نظرورزانه‌ی شناخت - اساساً شیوه‌های دیگر شناخت، متفاوت است. تحقق مبنی بر اینکه چنین تفاوتی همانا تفاوتی ضروری است تنها چیزی است که می‌تواند فلسفه را از حیطه خفت باری که در زمانه‌مان در آن سقوط کرده است، حفظ کند. در واقع اذعان می‌شود که اشکال و قواعد منطق قدیمی - تعریف، نتیجه‌گیری و نتیجه‌گیری - که شامل قواعد شناخت فهم می‌شود، برای تمام نظرورزانه کفایت نمی‌کند. یا به بیان دقیق‌تر، عدم کفایت‌شان آنچنان - صرفاً احساس می‌شود، شناخته نشده است. و بعد قواعد مورد بحث به سویی افکنده می‌شود، گویی به طور ساده قیودی بوده‌اند تا برای افادات قلب، راه خیالبافی و شهود طاری را باز کنند؛ و چون به رغم آن، بازتاب و روابط اندیشه به طور اجتناب‌ناپذیری نیز در کار است، روش خوار شمردن استنتاج و تعقل متعارفی ناآگاهانه، اختیار شده است.

- از آنجایی که من کاملاً ماهیت شناخت نظرورزانه را در علم منطقاً بسط داده‌ام، فقط گاه و بیگاه تفسیری توضیحی درباره‌ی روال و روش در طرح کنونی را افزوده‌ام. با در نظر گرفتن اینکه موضوع انضمامی است و ذاتاً دارای آن‌چنان ماهیتی متنوع، به طبع اثبات و توضیح توالی منطقی با هر طول و تفصیلی را کنار گذاشته‌ام. اما از طرف دیگر، چنین کاری را با توجه به این واقعیت که آشنایی با روش علمی و بدیهی فرض کرده‌ام می‌تواند زائد در نظر گرفته شود؛ و از طرف دیگر می‌توان دریافت که اثر، من حیث المجموع، نظر ساختار قسمت‌هایش بر روح منطقی پی‌افکنده شده است. عمده‌تاً نیز از این نقطه نظر است که ما می‌توانیم این «نستار درک شود و مورد قضاوت قرار گیرد. زیرا آنچه به آن می‌پردازیم مانا علمی است و در علم، مضمون اساساً از شکل جدائی‌ناپذیر است»

درست است که می‌توانیم گفته‌ی آسانی که به نظر می‌رسد کامل‌ترین رویکرد را اختیار کرده‌اند. یعنی برای که شکل کیفیتی صرفاً بیرون و علی‌السویه با خود موضوع است که به نتایجی است را بشنویم. به علاوه می‌توان گفت، وظیفه‌ی نویسنده به «یژه نویسنده‌ای فلسفی عبارت است از کشف حقایق، تقریر و اشاعه معانی و مفاهیم درست. لیکن هر آینه در نظرگیریم این وظیفه واقعاً چگونه انجام می‌شود، از طرفی می‌بینیم چگونه همان جوشانده‌ی قدیمی بکرات و مرات دوباره گرم می‌شود و بخورد خلق الله داده می‌شود. وظیفه‌ای که نمی‌تواند بدون شایستگی‌هایش در تعلیم و تربیت و برانگیختن عواطف نباشد، هر چند می‌تواند زودتر به منزله‌ی ما حصلی زائد از فعالیت بیش از حد شایق تلقی گردد. - «آنها موسی و انبیا را دارند، پس به سخنان ایشان گوش فرادهند.» مخصوصاً، فرصت کافی برای شگفتی از لحن و خودنمایی که می‌تواند در نزد چنین نگارندگانی پیدا

شود را داریم، انگار تمامی آنچه جهان تاکنون فاقد بوده است این اشاعه‌دهندگان پرشور حقیقت بوده است و گویی جوشانده‌ی دوباره گرم شده‌شان حاوی حقایق جدید و ناشنوده‌ای بوده است که همانطور که همواره مدعی شده‌اند، مخصوصاً «در حال حاضر» باید با جان و دل شنیده شود، اما از سوی دیگر، می‌توانیم ببینیم چگونه هر حقیقتی از این دست که از سوی جماعتی جابجا و توزیع می‌شود از طریق حقایقی دقیقاً از همان نوع توسط جماعات دیگری پخش می‌گردد و هر آینه در میان این آش شله قلمکار حقایق، چیزی وجود داشته است که به قدیمی است و نه جدید، بلکه پایدار و ماندگار، چگونگی می‌تواند از این تأملات نوسان‌کننده‌ی بی‌شکل بیرون کشیده شود - چگونه می‌تواند متمایز گردد و به جز از طریق وسایل علمی تأیید گردد؟

به هر تقدیر، حقیقت برهه‌ی ط به حقوق، اخلاقیات و دولت، همانقدر قدیمی است که شرح و رسماً اعلام کردن آنها در حقوق عمومی و اخلاقیات عمومی و مذهب تا آنجایی که ذهن متفکر خشنود نباشد، چه چیز بیشتری را این حقیقت که آن را در این طرز بی‌واسطه داراست، خواستار است؟ آنچه نیرنگ است باید ایضاً درک شده باشد، به‌طوری‌که مضمونی که بشر ازین در خودش معقولانه است نیز بتواند شکلی معقولانه کسب کند و به این وسیله برای تفکر آزادانه موجه ظاهر شود. زیرا چنین تفکری در آنچه به دست داده می‌شود، متوقف نمی‌گردد، خواه این یک توسط قدرت ایجابی بیرونی دولت حمایت شود یا توافق متقابل در میان آدمیزادگان، یا به وسیله‌ی اقتدار احساس درونی و قلب و از طریق گواهی روحی که بلافاصله با آن همداستان است، ولی از خودش آغاز می‌کند و با این کار خواستار شناختن خود، آن‌طور که در درونی‌ترین

وجودش با حقیقت یکی می شود، می گردد.

این واکنش ساده‌ی عاطفه‌ی بی‌ریا باید با باور خوش‌بینانه به حقیقت شناخته شده‌ی عمومی و مستقر کردن رفتار و موضع ثابت خود در زندگی بر این شالوده‌ی استوار، پای‌بند ماند. ولی این عکس‌العمل به خوبی می‌تواند با این مشکل خیالی مواجه شود که چگونه در میان عقاید عدیده‌ی لایتناهی، آنچه عموماً شناخته شده و در آنها معتبر است را تمیز دهد و کشف نماید؛ و این سردرگمی به آسانی می‌تواند به جای مفهوم درست و واقعی با خود موضوع گرفته شود. اما در واقعیت آنانی که به این سردرگمی افتخار می‌کنند در موقعیت دیدن درختان بن‌دیده، جنگل قرار گرفته‌اند و تنها سردرگمی و مشکلی که موجود است مشکل آن است که خودشان ایجاد کرده‌اند؛ در واقع این سردرگمی و معضل بیشتر دلیلی است که چیزی به جز آنچه عموماً مورد تصدیق و معتبر است، چیزی به جز خود جوهر حقوق و اخلاق را طالب‌اند. زیرا هر آینه واقعاً نگران این یک و نه ناپایداری و خصوصیت عقاید و وجود می‌باشد به حقوق اساسی، یعنی به فرامین اخلاقیات دولت و فادار می‌ماند و زندگی‌شان را طبق آن تنظیم می‌کردند. با این وصف، از این اجتماع، مشکل دیگری مبنی بر اینکه انسان‌ها می‌اندیشند و به دنبال آزادی و اساس اخلاقیات در قلمرو و اندیشه‌اند به وجود می‌آید. ولی این حق هر اندازه هم که رفیع و لاهوتی باشد، معذالک هر آینه یگانه معیار اندیشه و تنها راهی که در آن اندیشه بتواند خودش را به مثابه‌ی وارسته بشناسد همانا حدی باشد که همراه با آن از آنچه عموماً تصدیق می‌شود و معتبر است فاصله بگیرد و موفق شود چیزی خاص برای خودش ابداع کند، به خطا تبدیل می‌شود. تصور اینکه آزادی اندیشه و روح بطور اعم می‌تواند فقط به وسیله‌ی فاصله گرفتن

از و حتی خصومت نسبت به آنچه علناً تصدیق شده است همچون چیزی که به استوارترین طرز امروزه در رابطه با دولت ریشه دوانده، چرا که درست به این خاطر می‌تواند به مثابه‌ی وظیفه‌ی اساسی فلسفه‌ای از دولت برای ابداع و ارائه بازهم نظریه‌ی دیگری و بخصوص نظریه‌ای خاص و جدید به نظر رسد. هر آینه این مفهوم و فعالیت مرتبط با آن را مورد واریسی قرار دهیم به خوبی می‌توانیم متوجه شویم که هیچ دولت و قانون اساسی هیچگاه در سابق وجود نداشته یا امروزه موجودیت ندارد، بلکه اکنون باید (و این «اکنون» دارای معنای تاریخی یا علوم است) درست از آغاز، شروع کنیم و اینکه دنیای اخلاقی و حقوقی برای ساختن‌های عقلانی و کشفیات و براهینی که اکنون در دسترس دارند انتظار کشیده است. تا جایی که به طبیعت مربوط می‌شود، به سهولت پذیرفته می‌شود که فلسفه باید آن را آن‌طور که هست بشناسد، که آسیر نام در جایی پنهان قرار دارد، اما در درون خود طبیعت، اینکه طبیعت در درون خودش معقول است و اینکه این عقل واقعی موجود در آن که شناخت باید به‌طور تعقلی، تفحص و درک کند - نه اشکال و حدوداتی که در سطح قابل رؤیت‌اند، بلکه هماهنگی ازلی طبیعت که مع الوصف به منزله‌ی قانون و ذات باطنی در درون آن درک می‌شود. از سوی دیگر، همان اخلاقی، دولت یا عقل، آن‌طور که در عنصر خود - آگاهی تحقق‌ی باید نباید در شناخت که خود عقل است و در واقعیت قدرت و اقتدار در درون این عنصر کسب می‌کند و خود را در آنجا نشان می‌دهد و در آن خطری و غریزی باقی می‌ماند.^(۱)

۱- افزوده - دو نوع قانون وجود دارد، قوانین طبیعت و قوانین طبیعت و قوانین حقوق؛ قوانین طبیعت بطور ساده، حی و حاضرند و آن‌طور که قرار دارند معتبرند؛ دچار افت و کاهشی نمی‌شوند، اگر چه می‌توانند در مواردی فردی نقض شوند. برای دانستن